

نقد منشور کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

«منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران - متن تکمیل شده»

لزوم ارائه یک منشور (پلاتفرم) مبارزه برای طبقه کارگر، به ویژه در وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران، ضرورتی است که به درستی مورد توجه «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» قرار گرفته است، ولی درک این ضرورت، خود به خود به یک منشور حقانیت نمی بخشد، بلکه علاوه بر این، باید مضمون این منشور واقعاً بیانگر حقیقی مطالبات و مبارزات طبقه کارگر ایران باشد. در زیر با بررسی مضمون «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران - متن تکمیل شده» خواهیم دید که آیا این منشور بیانگر حقیقی مطالبات و مبارزات طبقه کارگر هست یا نه:

پاراگراف دوم این منشور چنین آغاز می شود: «با این همه و به رغم آن که کارگران در همه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند، مبارزات آنان هنوز به زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است. و یکی از علت های عدم شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر و بدین سان به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست.»

اگر مجاز باشیم مطالبات کارگران و متناسب با این مطالبات مبارزات طبقه کارگر را تقسیم و دسته بندی کنیم (که هستیم)، آنگاه می توان حداقل به چهار دسته بزرگ از خواست ها یا مطالبات کارگری و بنابراین مبارزات او، پی برد. این چهار دسته مطالبات و مبارزات کارگری عبارتند از مطالبات و مبارزات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

مطالبات و مبارزات اقتصادی کارگران تا آنجا که در مقابل این یا آن سرمایه دار یا سرمایه داران یک رشته صنعتی معین قرار می گیرند، مطالبات و مبارزات مشخصی اند که مورد به مورد و رشته به رشته با یکدیگر متفاوتند. تنها آن مطالبات و بنابراین آن مبارزاتی که خصلت عام در میان طبقه کارگر کسب می کنند، می توانند به مطالبات و مبارزات یکسان طبقه کارگر تبدیل شوند. از میان این چهار دسته مطالبات و مبارزات کارگری، مطالبات و مبارزات سیاسی که اساساً حول محور به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط این طبقه دور می زنند، خصلت عام و بنابراین یکسان برای طبقه کارگر دارند. هدف مبارزات سیاسی طبقه کارگر، نخست از میان برداشتن آن نهادهای قدرت و خنثی کردن آن عوامل سیاسی است که از نظام سرمایه داری حمایت می کنند (زیرا نظام سرمایه داری بدون قدرت سیاسی حامی آن قادر به ایستادن بر پای خود نیست) و دوم، برپا داشتن قدرت سیاسی نوینی است که حافظ منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان باشد و از نظام اقتصادی- اجتماعی ای که بیانگر هستی اجتماعی این طبقه و اهداف تاریخی او است پشتیبانی کند. چنین قدرتی نمی تواند چیزی جز قدرت سیاسی طبقه کارگر (دولت انقلابی طبقه کارگر) باشد. بدین سان مطالبات سیاسی طبقه کارگر اساساً در برگیرنده خواست هایی اند که از یک سو زمینه های گسترش مبارزه، بسط

آگاهی و استحکام و تداوم تشکیلاتی طبقه کارگر در جهت مبارزه با قدرت سیاسی بورژوازی را فراهم می سازند و از سوی دیگر شرایط ذهنی و ابزارهای به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط این طبقه را تدارک می بینند. در واقع مبارزه سیاسی با چنین مضمونی است که خصلت عام و بنابراین یکسان برای کل طبقه کارگر دارد.

این دقیقاً همان چیزی است که «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» مسکوت گذاشته است و چیزی درباره آن نمی گوید. مطالبات بند ۱۷ این منشور، یعنی بند مربوط به آزادی های حقوقی، گرچه جنبه عام دارند، ولی مطالبات و مبارزات سیاسی ویژه طبقه کارگر نیستند. اینها مطالبات و مبارزاتی اند که همه مردم در آنها شریک اند و آنها را باید از جمله مطالبات و مبارزات دموکراتیک به حساب آورد، که البته طبقه کارگر هم در این مطالبات و مبارزات دموکراتیک با بخش های دیگر مردم شریک است، زیرا این مطالبات و مبارزات تنها بخشی از خواست های سیاسی طبقه کارگر را تشکیل می دهند و نه همه آنها یا حتی مهم ترین شان را. خواست ها و مبارزات اساسی سیاسی طبقه کارگر همان دو محوری است که در بالا ذکر کردیم، یعنی نخست از بین بردن نهادها و عوامل قدرت سیاسی نظام سرمایه داری و سپس ایجاد نهادها و عوامل قدرت سیاسی طبقه کارگر برای پی ریزی جامعه سوسیالیستی. بند آخر این منشور، یعنی بند ۱۸ نیز، که مطالبه آزادی «ایجاد هرگونه تشکل از جمله تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر» را دارد، بندی است مبهم و به هیچ وجه مواضع این منشور را در مقابل مطالبات و مبارزات سیاسی طبقه کارگر نشان نمی دهد. سایر بندها نیز در این زمینه چیزی ندارند.

مطالبات و مبارزات اقتصادی کارگران تا آنجا که از دایره مبارزه با این یا آن سرمایه دار یا سرمایه داران یک رشته صنعتی معین، فراتر می روند، یعنی به مبارزاتی با کل طبقه سرمایه دار و طبقاً به مبارزه با دولت سرمایه داری تبدیل می شوند، خصلت عام کسب می کنند و بنابراین می توانند به مطالبات و مبارزات «یکسان» طبقه کارگر تبدیل شوند. یک نمونه تاریخی چنین موردی مطالبه و مبارزه طبقه کارگر برای به رسمیت شناساندن و تثبیت کار روزانه ۸ ساعته بود. پس می بینیم این حکم «منشور مطالبات پایه ای ...» که «کارگران در همه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند» همواره صادق نیست و در آن حد هم که درست است، این منشور درباره آن چیزی نمی گوید.

این منشور می گوید به رغم یکسانی مطالبات کارگری، «مبارزات آنان هنوز به زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است». ما نشان دادیم تا آنجا که به مبارزه اقتصادی گروه ها و بخش های مختلف کارگران، و به قول این منشور به مطالبات «سطح معیشت کارگران» مربوط می شود، در بین کارگران مطالبات یکسانی وجود ندارند تا با آنها «زیر یک پرچم سراسری واحد» گرد هم آیند. این «پرچم سراسری واحد» تنها می تواند یک پرچم سیاسی باشد، زیرا تنها این پرچم است که خصلت یکسان و عام دارد.

این منشور در ادامه همین پاراگراف می گوید: «یکی از علت های عدم شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر و بدین سان به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست».

منظور از «در همین جا باید جست» چیست؟ و «همین جا» کجاست؟ تنها جوابی که برای این پرسش از منشور می توان به دست آورد این است که «همین جا» چیزی جز این نیست که می گوید مبارزات کارگران «زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است». ولی آیا «عدم شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر» معنای دیگری جز این دارد که مبارزات کارگران «زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است»؟ به عبارت ساده این منشور می گوید کارگران متشکل نیستند، زیرا در زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده اند. این مصادره به مطلوبی است که در آن عدم تشکل کارگران توسط خود عدم تشکل کارگران توضیح داده می شود. این طریقه توضیح موضوعات چیزی جز این همان گوئی نیست و بنابراین هنگامی که می گوید «بدین سان به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست»، چیزی را روشن نمی کند.

علاوه بر اینها، مجموعه افراد طبقه کارگر در مبارزات خود، تاکنون هرگز زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده اند و به احتمال قوی در آینده نیز چنین نخواهند شد. یکی از دلایل آن وجود گرایشهای مبارزاتی و سیاسی متفاوت در درون طبقه کارگر است و این نیز بدین خاطر است که بین طبقات دیوار چین وجود ندارد، بلکه از یکدیگر تأثیر می پذیرند؛ دلیل دیگری که می توان به آن اشاره کرد منافع نایکسان در بین بخشهای خود طبقه کارگر است. نه تنها انقلابیان کارگری، بلکه انواع گوناگونی از رفرمیستها، از آنارشیستها، از رویونیستها، از ناسیونالیستها، از پیروان مذاهب مختلف و غیره در درون طبقه کارگر و در بین خود کارگران وجود دارند و برحسب افکار و منافع شان فعالیت می کنند و این چیزی است که مانع ایجاد تنها «یک پرچم سراسری واحد» است. در بین طبقه کارگر ایران توده ای ها و اکثریتی ها، طرفداران اصلاحات و اصلاح طلبان و غیره و غیره وجود دارند. ولی مسأله این است که به رغم همه اینها امکان ایجاد تشکل طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف طبقاتی اش وجود دارد و از این رو امکان متشکل کردن توده طبقه کارگر چه در تشکل های توده ای او و چه در تشکل سیاسی انقلابی اش موجود است.

در حالی که این منشور به درستی تأکید می کند که «شکاف طبقاتی اکنون به چنان ورطه هولناک و مرگباری تبدیل شده که برای کارگران راهی جز جنگ مرگ و زندگی با سرمایه داری باقی نمانده است» ولی از آن به یک نتیجه سیاسی روشن نمی رسد و مسئله برخورد با قدرت سیاسی در دستور کارش قرار نمی گیرد، ولی در عوض بر روی مبارزات خود انگیزته کارگران به عنوان واقعیتی بدیل گونه تأکید می ورزد و می گوید: «روزی نیست که شاهد چندین تجمع و تحصن و اعتصاب و راه پیمایی کارگری علیه نظام سرمایه داری نباشیم. بستن جاده ها و قطع شریان های حمل و نقل سرمایه اکنون می رود که به یک سنت مبارزه طبقه کارگر ایران علیه سرمایه تبدیل شود.» این منشور نمی گوید که این «سنت» کافی نیست، بلکه طبقه کارگر باید خود را برای سرنگونی قدرت سیاسی موجود تربیت، متشکل و آماده کند.

در این منشور، در ادامه می خوانیم: «پیدا است که اگر مبارزه کارگران برای مطالبات پراکنده و محلی به مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری و واحد ارتقا نیابد کارگران به رغم تمام جان فشانی ها و فداکاری

های خود راه به جایی نخواهند برد» این دیدگاه به روشنی آنارشیسم اکونومیستی تدوین کنندگان را نشان می دهد. مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری چیست؟ آیا اگر مبارزات پراکنده و محلی اقتصادی به مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری تبدیل شوند، موجب رهایی طبقه کارگر خواهند شد؟ به عنوان مثال اگر خواست تعیین یکسان حداقل مزد با توافق نهادهای کارگری سراسری انجام گیرد، به عبارت دیگر حداقل «سطح معیشت کارگران» در کل کشور به طور یکسان تضمین شود، تحقق این مطالبه به تحقق رهایی طبقه کارگر از سلطه اجتماعی سرمایه ارتقا خواهد یافت؟ اگر کسی خود را به چنین دیدگاه اکونومیستی محدود کند، بی تردید به رجم آنارشیسم اکونومیستی اش از رفرمیسم سر در خواهد آورد. روشن است که طبقه کارگر برای تحقق امثال این مطالبات که مطالبات اقتصادی اش هستند باید مبارزه کند، زیرا مبارزه اقتصادی کارگران بخشی جدایی ناپذیر از کل مبارزه طبقاتی کارگران است، ولی هرگز هیچ مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی که برای رهایی طبقه کارگر پیش شرط یا شرط مقدم است، ارتقا یا جهش نمی یابد. مبارزات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به طور کلی عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل می دهند و به یکدیگر تبدیل نمی شوند. طبقه کارگر در همان حال که برای ارتقای سطح معیشت خود مبارزه می کند باید برای سلطه سیاسی خود نیز مبارزه کند؛ قواعد، ملزومات و روندهای این دو مبارزه یکی نیستند و به یکدیگر تبدیل نمی شوند. دیدگاه این منشور در این مورد شبیه دیدگاه اکونومیست های روس است که می خواستند همان مبارزات پراکنده و محلی را به مبارزه سیاسی ارتقا دهند، یا حتی می توان گفت از آن هم عقب مانده تر است، زیرا در این منشور سخنی از مبارزه سیاسی طبقه کارگر نیست، بلکه خود را به ارتقای سطح معیشت کارگران محدود می کند.

البته برخی از مبارزات اقتصادی کارگران به دلیل آنکه با کل طبقه سرمایه دار درگیرند و الزاماً با دولت سرمایه طرف اند، خصالتی دوگانه می یابند، یعنی علاوه بر سرشت اقتصادی شان خصالتی سیاسی هم دارند، این نوع مبارزات را تنها به تعبیری نا دقیق می توان حلقه واسط بین مبارزات اقتصادی و سیاسی نامید، اما به این معنا نیست که اینها به مبارزات سیاسی تبدیل می شوند. سرشت سیاسی مبارزه طبقه کارگر به طور مستقیم از تضاد تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی و در عرصه طبقات اجتماعی جامعه سرمایه داری از تضادهای طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر برمی خیزند و تا زمانی که این رابطه برقرار است، مبارزه سیاسی طبقه کارگر یک جز اساسی مبارزه او باقی خواهد ماند.

اگر بپذیریم سیاست علم مبارزه طبقاتی است که در عرصه عمل روی قدرت سیاسی متمرکز می شود، یعنی در اساس مسأله اش این است که کدام طبقه اجتماعی قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، پس در تقابل بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، از همان مرحله پیدایش شان چنین مبارزه ای به عنوان یکی از اشکال اصلی مبارزه این دو طبقه وجود داشته و تا زمانی که آنها وجود داشته باشند، مبارزه سیاسی بین آنها از بین نخواهد رفت؛ هرچند که از مراحل آغازین موجودیت این دو طبقه، مبارزه سیاسی بین آنها، نمود خارجی ای که اکنون در مبارزه طبقاتی شان آشکارا دیده می شود، نداشته است. مبارزه سیاسی طبقه کارگر به ضد

طبقه سرمایه دار و بنابراین دولت او، ممکن است برحسب شرایط حالتی پنهان یا آشکار داشته باشد، ممکن است در ابعادی کوچک یا بزرگ بروز کند، ممکن است با هدف تغییر جزئی در قدرت سیاسی صورت گیرد و بالاخره و نهایتاً به صورت درهم شکستن قدرت سیاسی بورژوازی متجلی شود، ولی در هر حالت و صورتی، مبارزه ای است در رابطه با قدرت سیاسی و بنابراین نمی توان از تبدیل مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی یا برعکس سخن گفت. مبارزه سیاسی تا زمانی که طبقات وجود دارند، وجود خواهد داشت و مسأله اش همواره قدرت سیاسی خواهد بود، حال چه پنهان باشد یا آشکار، چه جزئی باشد یا کلی.

درست با همین دیدگاه اکنومیستی-آنارشیستی-رفرمیستی است که این منشور چنین ادامه می دهد:

«گام اول برای عقب نشاندن هجوم بی امان سرمایه به سطح معیشت کارگران برافراشتن یک پرچم یا منشور سراسری واحد حاوی مطالبات پایه ای طبقه کارگر است». اگر دیدگاه این منشور اکنومیستی نبود دائماً «سطح معیشت» کارگران را هدف اصلی خود قرار نمی داد، آن هم در شرایطی که نظام حاکم به «هجوم بی امان» سیاسی به طبقه کارگر و سایر توده های مردم و حتی به بخشی از عناصر «خودی» روی آورده و به شریانه ترین و پست ترین شیوه های سرکوب و ارعاب برای ریشه کن کردن کوچک ترین خواست مدنی و حقوق سیاسی دست زده است و نقشه های جنایتکارانه شوم تری نیز در سر می پروراند! باز از همین روست که می گوید: «پایه ای بودن مطالبات کارگران در این منشور به دو معناست: نخست ... و دوم به معنای مطالبات عمومی کل کارگران ایران که ارتقای مبارزات پراکنده کنونی شان به سطح مبارزه ای سراسری در وسیع ترین شکل آن- که خود شرط لازم مقاومت در مقابل هجوم سرمایه در شرایط کنونی است- درگرو تبدیل آن ها به پرچم واحد و سراسری طبقه کارگر است». این منشور به رغم ظاهر واقع بینانه خود، شرایط واقعی اقتصادی-سیاسی ایران و سلطه و ستمی را که بر توده های مردم اعمال می شود در نظر ندارد و هدف اصلی خود را ارتقای سطح معیشت کارگران قرار می دهد. در حالی که حتی مسأله سطح معیشت کارگران به عوامل بسیار متعدد اقتصادی و حتی بویژه به عوامل سیاسی و حاکمیت یک ارتجاع سیاه تا مغز استخوان ضد کارگری و ضد دموکراسی مربوط می شود. بدون برخورد سیاسی با این ارتجاع و حداقل عقب نشاندن آن به لحاظ سیاسی، بی تردید نمی توان گامی در راه ارتقای سطح معیشت کارگران برداشت.

این منشور در پاراگراف بعدی می گوید: «اما مهم تر از این ها توضیح این نکته است که کارگران مطالبات خود را از چه زاویه ای مطرح می کنند. نفس طرح مطالبه کارگران از سرمایه داران و دولت آن ها به معنای آن است که سرمایه داران حاصل کار و تولید کارگران است. مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی ای که برای سرمایه داران انجام داده اند اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود در واقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. بدین سان، کارگران در همان مبارزه خودانگیخته خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند».

هدف از این سخنان طبعاً نباید آموزش اقتصاد سیاسی باشد، زیرا یک منشور بیان اصلی مواضع یک جریان است نه محل آموزش اقتصاد سیاسی. این جمله ها تنها تا آنجا که حقایق اقتصادی جامعه سرمایه داری را بیان می کنند، درست اند. ولی بیان این حقایق اقتصادی که همچون آموزش سیاسی جلوه می کنند، علت دیگری دارد. در واقع بنای این منشور بر همین جملات بالا استوار است. به طور ساده این منشور می خواهد بگوید: از آنجا که سرمایه حاصل کار و تولید کارگران است، آنان حق دارند مطالباتی را از سرمایه داران بخواهند. درست در همین جا است که دید اکونومیستی، غیر سیاسی و بی اعتنا به سیاست این منشور قابل برملا شدن است. آنچه در اساس، مطالبات و مبارزات طبقه کارگر را تعیین می کند وجود تضاد بنیادی کار و سرمایه و سطح انکشاف خود مبارزه طبقاتی کارگران است و نه اینکه چون سرمایه حاصل کار است کارگران حق دارند بخشی از این کار را مطالبه کنند. آری منشور باید بیانگر خواست ها و اهداف کارگران باشد، نه جایی که در آن به طور ناقص به آموزش اقتصاد سیاسی بپردازند، به عبارت دیگر منشور باید بیانگر اهداف استراتژیکی و تاکتیکی یک جریان باشد نه محل آموزش اقتصاد سیاسی.

این استنتاج که «مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی ای که برای سرمایه داران انجام داده اند» * اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند» از این اصل درست که منشأ استثمار طبقه کارگر، کار پرداخت نشده و یا ارزش اضافی تولید شده کارگران مولد توسط سرمایه داران است، نادرست و یکجانبه است، نیمی از حقیقت است و معمولاً نیم حقیقت با دروغ فاصله زیادی ندارد. جامعه سرمایه داری هر چند متکی بر استثمار کار مزدی و یا تصاحب ارزش اضافی کارگران مولد توسط صاحبان یا کنترل گران وسائل تولید است، اما این جامعه تنها در ساختار اقتصادی آن خلاصه نمی شود. جامعه دارای ساختارهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی هم هست که همگی بر زندگی روزانه و آینده مردم اثر می گذارند. بالاتر گفتیم که بدون ساختار سیاسی و به طور مشخص بدون قدرت سیاسی طبقه سرمایه دار، حفظ نظام سرمایه داری ممکن نیست، و درست به همین دلیل، طبقه کارگر باید برانداختن دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری را در استراتژی سیاسی خود قرار دهد. همین دید وسیع در مورد خواست های روزانه نیز باید صادق باشد. شمار زیادی از سیاست ها، اعمال شنیع و جنایت های حکومت **ربط مستقیم** با استثمار کار مزدی ندارند و برخی هیچ ربطی با آن ندارند، ولی اینها دلیل آن نمی شود که کارگران به آنها اعتراض نکنند. مثلاً **ستم خاصی** که بر زنان در ایران وارد می شود در کمتر کشور سرمایه داری نظیر دارد و آن را تنها با استثمار مضاعفی که بر زنان در همه جوامع سرمایه داری وارد می شود نمی توان توضیح داد. یا ستم ملی و دینی در ایران ربط مستقیم به استثمار کار مزدی ندارند و جزء جدائی ناپذیر از آن نیستند. در سوئیس، کانادا، بلژیک، برزیل و حتی ایالات متحده ستم ملی و ستم مذهبی وجود ندارد، اما استثمار کار مزدی هست و شدید هم هست و نرخ آن از نرخ استثمار در ایران بالاتر است.

* همه تأکیدها در این نوشته از من است، مگر آنکه قید شود از اصل نقل قول است. ب. ف

آیا کارگران ایران نباید با شلاق زدن، سنگسار، قطع اعضای بدن و غیره مبارزه کنند، چون اینها ربط ذاتی به استثمار کار مزدی و تصاحب کار پرداخت نشده کارگران ندارند؟ در ایران دولت دینی حاکم است و روحانیت از امتیازات بسیار مهم سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار است، در حالی که چنین امتیازات رسته ای در جوامع پیشرفته سرمایه داری برای هیچ لایه ای از مردم وجود ندارد، بلکه ساختار روبنای جامعه مبتنی بر حقوق شهروندی است. هرچند روحانیت حاکم در ایران، هم به طور مستقیم یعنی از طریق مالکیت خصوصی بسیاری از اعضای مهم آن بر وسائل تولید، و هم به طریق غیر مستقیم، یعنی از راه تسلط بر نهادها و بنگاه های اقتصادی و نظامی و امنیتی دولتی، بنیادها و موقوفات و نیز پیوند دیرینه و نزدیک با بخشی از بورژوازی بزرگ تجاری، با سرمایه داری کنونی ایران کاملاً درهم آمیخته است، اما امتیازات ویژه روحانیت و حکومت دینی ناشی از استثمار کار مزدی نیستند و حتی از نظر تاریخی و دراز مدت در مقابل تکامل سرمایه داری قرار دارند. حال چون حکومت دینی و امتیازات روحانیت و ستم ملی ربطی به استثمار کار مزدی ندارند، پس نباید با آنها مبارزه کرد؟ اشتباه نشود! منظور ما این نیست که مبارزه باید محدود به این جنبه های اخیر گردد: **ما برخلاف تنظیم کنندگان «منشور مطالبات پایه ای...» بر آنیم که مبارزه سیاسی طبقه کارگر باید همه جانبه باشد، هم با ستم و استثمار سرمایه داری مبارزه کند و هم با ستم و استثماری که ذاتی شیوه تولید سرمایه داری نیست ولی بالفعل در جامعه ایران وجود دارد و عمل می کند و مانع رشد مبارزات کارگران و سایر توده های مردم در این کشور است.** ما نشان دادیم که تنظیم کنندگان «منشور مطالبات پایه ای...» خواست های کارگران از سرمایه داران را صرفاً از «بابت کار پرداخت نشده کارگران» توسط سرمایه داران می دانند و به انعکاس و نتایج سیاسی و حقوقی این تضاد که به صورت خواست های سیاسی و حقوقی تجلی می کنند، توجه لازم ندارند. آنان ستم هائی را که به طور خاص در جامعه ایران وجود دارند و عمل می کنند و ربط مستقیمی به استثمار ارزش اضافی ندارند یا کلاً به آن بی ربط اند، مورد ملاحظه قرار نمی دهند و این کمبود بزرگی در این منشور است. حال نشان می دهیم حتی در همان حوزه محدودی که بدان می پردازند نیز برخوردشان ناقص و ناپیگیر است.

مبارزه برای کاهش «کار پرداخت نشده» لازم و درست است، ولی مهم تر از آن مبارزه برای از بین بردن تصاحب سرمایه داران بر کل کار اضافی است، که این منشور به خاطر بی اعتنائی به سیاست موضعی در این باره ندارد. فرض کنیم به خواست این منشور و مبارزه کارگران، سرمایه داران «از محل همین کار پرداخت نشده» مطالبات کارگران را برآورده کنند، آیا باز مقداری کار پرداخت نشده باقی خواهد ماند یا نه؟ اگر پس از برآورده کردن مطالبات کارگران، کار پرداخت نشده ای باقی نماند، سرمایه داران نه می توانند انباشت کنند و نه بازتولید، و حتی قادر به تأمین هزینه زندگی خود نیستند. در این صورت اگر سرمایه داران بپذیرند مطالبات کارگران را تا آنجا که دیگر «کار پرداخت نشده» وجود نداشته باشد، برآورده کنند، این بدان

معنی است که سرمایه داران و دولت شان بپذیرند که به طور مسالمت آمیز از صحنه روزگار محو شوند. ولی اگر این منشور می پذیرد که پس از برآوردن مطالبات کارگران، بخشی از «کار پرداخت نشده» برای سرمایه داران باقی بماند، این چیزی جز تعدیل تضاد کار و سرمایه و مبارزه طبقاتی نخواهد بود، پس در این صورت امکان چرخش از آنارشیسم اکونومیستی به رفرمیسم، که نتیجه بنیاد فکری این منشور است، آشکار می گردد.

از آنجا که این منشور پیش از این روشن نکرده است چه مبارزه ای «خود انگیخته» است، و از آنجا که تاکنون صرفاً از «مبارزه برای کسب مطالبات از سرمایه داران و دولتشان» سخن گفته، می توانیم نتیجه بگیریم که منظورش از «مبارزه خود انگیخته کارگران» چیزی جز همان « طرح مطالبات» از محل «کار پرداخت نشده» نیست. اگر مبارزه برای « طرح مطالبات» چیزی خود انگیخته است، یعنی بی مقدمه و به طور اتوماتیک انجام می گیرد، آنگاه با توجه به اینکه این منشور می گوید « کارگران در همه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند» ضرورت «یک پرچم سراسری واحد» و «شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر» در چیست؟ این منشور درباره مبارزات آگاهانه طبقه کارگر، که برآیند تحلیل و جمع بندی کل مبارزات طبقات مختلف در درون کشور در رابطه با عرصه های بین المللی است، کلامی نمی گوید، ولی در مقابل آن، کل روند مبارزه طبقه کارگر را به «مبارزه خود انگیخته کارگران» تقلیل می دهد: «بدین سان، کارگران در همان مبارزه خود انگیخته خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند». این موضعی کاملاً آنارشیستی است که حتی به خود زحمت نمی دهد توضیح دهد که این «چالش» چگونه چالشی است. اگر این چالش خود را به برآورده کردن مطالبات کارگران برای ارتقای سطح معیشت قانع و محدود کند، که به خاطر خصلت ضد یا غیر سیاسی این منشور قاعدتاً چنین خواهد بود، آنگاه روشن است که این به چالش درآوردن «نظم سرمایه» هرگز از محدوده مبارزه رفرمیستی کارگری فراتر نخواهد رفت. به مطالباتی که این منشور طرح کرده است به طور تفصیلی نمی پردازیم، بلکه تنها اشاره کلی به برخی از آنها خواهیم کرد:

در بند ۱ این منشور، حداقل مزد کارگران، براساس ثروتی که از تولید ناخالص داخلی به دست می آید و اختصاص سهم هرچه بیشتری از این ثروت به ارتقای سطح زندگی و رفاه کارگران، تعیین می شود. اولاً مفهوم ثروت به دست آمده از تولید ناخالص ملی در مفاهیم اقتصادی سرمایه داری و مارکسیستی یکی نیست. ثانیاً در کسر نمودن هزینه ها و مقدار اختصاص این ثروت به موارد مختلف، از جمله انباشت و سود سرمایه همیشه بین این دو طبقه اختلاف خواهد بود. در حالی که تعیین حداقل مزد، باید براساس سبب معیشتی طبقه کارگر، و افزایش آن با افزایش تورم (به طوری که از این سبب معیشتی چیزی کاسته نشود)، و همچنین با افزایش بارآوری کار (که مقداری است معلوم) و نیازهای تاریخی طبقه کارگر (که در هر دوره اقتصادی نسبت به دوره پیشین افزایش می یابد)، محاسبه و افزوده گردد. روشن است که طرح این خواست برای شرایط کنونی است که طبقه کارگر دارای قدرت سیاسی نیست و هنوز توانائی تغییر روابط تولیدی سرمایه

داری را ندارد. در شرایطی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست گیرد، با استقرار مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید بجای مالکیت و یا کنترل خصوصی بر آن، با تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد و با مدیریت کارگری به استثمار و کار مزدی خاتمه می دهد و در آن شرایط هرکس برحسب کاری که انجام داده (پس از کسر منابع لازم برای بازتولید، توسعه تولید، هزینه های اجتماعی، فرهنگی، دفاعی و غیره) از مجموع محصولات و خدمات تولید شده سهم خواهد برد.

این منشور در بند ۲ می گوید: «تمام افراد زیر ۱۸ سال باید از محل ثروتی که کارگران برای جامعه تولید کرده اند حقوق ثابت ماهانه دریافت کنند». معلوم نیست این دست و دل بازی منشور باید از محل چه درآمدی تأمین شود. با در نظر داشتن حجم عظیم منابع مالی ای که برای این کار باید اختصاص داد، با توجه به توان تولیدی و اقتصادی کشور، چگونه می توان چنین مبلغ عظیمی را تأمین نمود که بی درنگ به توری غیر قابل مهار تبدیل نشود؟ وانگهی چنین دست و دل بازی ای به نفع طبقات دارا است، زیرا این «حقوق ماهانه» در نزد طبقات دارا به سرمایه پولی آنان تبدیل می شود. همان گونه که تخصیص کمک هزینه یکسان برای همه کودکان کشور، در برخی از کشورهای اروپائی، برای طبقات دارا به خرید اوراق سهام و سپرده های بانکی تبدیل می شود.

آنچه می تواند قابل تصور و عملی باشد از این قرار است: آموزش رایگان در تمام سطوح و دادن بورس تحصیلی به دانش آموزان و دانشجویان خانواده هائی که توانائی مالی لازم را ندارند؛ تعمیم بیمه بیکاری به همه جویندگان کار از ۱۸ سال به بالا؛ آموزش اجباری و رایگان تا ۱۶ سال؛ کار حداکثر ۴ ساعت در روز برای نوجوانان ۱۶ تا ۱۸ سال به علاوه ۲ تا ۳ ساعت آموزش حرفه ای روزانه. البته همین اقدامات نیز هزینه های بسیار سنگینی دارند که دولت های سرمایه داری از قبول آن سر باز می زنند و تنها دولتی انقلابی به رهبری طبقه کارگر قادر به برآورده کردن همه این خواست ها است.

بند ۳ می گوید: «کار خانگی باید از میان برود، اما تا آن زمان باید به زنان خانه دار دستمزدی معادل دستمزد کارگران شاغل تعلق گیرد». این منشور مشخص نمی کند که کار خانگی در چه شرایط و در کدام جامعه از بین می رود.

همه ایرادهای اقتصادی بند ۲ به بند ۳ نیز وارد اند، یعنی منابع به جای تخصیص به تولید، که مصرف فزاینده جامعه را فراهم می کند، مستقیماً مصرف می گردند و منجر به فقر اقتصادی بیشتر جامعه می شود، و همان شرایطی را به نفع طبقات دارا ایجاد خواهد کرد که از این منبع، سرمایه پولی و بنابراین سود (در شکل بهره) برای خود به وجود آورند. مضاف بر اینکه باید این خواست را که به ثروتمند تر شدن طبقات دارا دامن می زند، به لحاظ اجتماعی و مبارزه طبقاتی ارتجاعی به حساب آورد، زیرا این به وسیله ای در دست طبقه سرمایه دار و دولت او تبدیل خواهد شد که زنان را از عرصه اجتماعی به کار خانگی پس براند.

نکته قابل توجهی در این خواست مطرح کنندگان «منشور مطالبات پایه ای...» وجود دارد که عمق بیش التقاضی و ضد و نقیض گوئی آنان را نشان می دهد. می دانیم که تنظیم کنندگان این منشور خواستار لغو

فوری کار مزدی و تولید برای سود هستند. آنها اما با پیشنهاد پرداخت مزد به زنان خانه دار مؤلفه جدیدی به کار مزدی در جامعه می افزایند و بدین طریق به نهادینه کردن بیشتر کار مزدی کمک می کنند، یعنی در عمل برخلاف ادعای خود گام برمی دارند. وانگهی چنان که بالاتر گفته شد این کار به تثبیت بیشتر کار خانگی بر دوش زنان منجر می شود که از نظر جنبش آزادی زنان و پیشرفت اجتماعی گامی ارتجاعی است. باید توجه کرد که نظر به عقب ماندگی فرهنگی در ایران و نفوذ و گسترش نگرش های تحقیرآمیز به زنان و نا آگاهی بسیاری از زنان از حقوق خود، چنین طرحی به فرض عملی شدن باعث خواهد شد که بسیاری از زنان خانه دار نه تنها در وضعیت خود تثبیت شوند، بلکه حتی بخشی از زنان شاغل و فعال در عرصه فعالیت اجتماعی به کارخانگی برگردند یا شوهرانشان آنان را به این کار وادارند.

خلاصه که خواست پرداخت مزد برای کارخانگی هم به تثبیت و نهادینه کردن کار مزدی کمک می کند و هم به جنبش زنان برای آزادی لطمه می زند. بیهوده نیست که در غالب کشورهای سرمایه داری یکی از شعارهای احزاب محافظه کار بازگرداندن زنان به کار خانگی با پرداخت مزد یا حقوق برای این کار است. روشن است که کمک های عمومی (دولتی) به خانواده و هزینه های فرزندان به شکل های دیگر می توانند صورت گیرند و باید انجام شوند.

بند ۹ می گوید: «از ساختمان های تحت مالکیت دولت که اینک در اختیار نهادهای دولتی قرار دارند برای تأمین مسکن شهروندان استفاده شود.» و «دولت هر سال درصد معینی از بودجه را به احداث واحدهای مسکونی جدید برای شهروندان اختصاص دهد.» خوب اگر «ساختمان های تحت مالکیت دولت ... برای تأمین مسکن شهروندان استفاده شود» دولت برای محل های مورد نیاز خود چه باید بکند؟ آیا باید آنها را از مالکان خصوصی مسکن اجاره کند؟ چیز مهمی که در اینجا غایب است سرنوشت مالکیت مسکن هائی است که دولت در اختیار شهروندان قرار می دهد. آیا این ساختمان های دولتی و مسکن هائی که از بودجه دولتی تولید می شوند به صورت رایگان در اختیار شهروندان قرار داده می شوند یا به آنان فروخته می شوند و یا به آنان اجاره داده می شوند؟ اگر به رایگان در اختیار آنان قرار می گیرند، مسأله شهروندان دیگری که در خرید خانه وام دار بانک ها هستند چه خواهد شد؟ آیا این وام ها ملغی خواهند شد؟ اگر چنین شود مسأله بدهی خود بانک ها، به ویژه بانک هائی که کار اساسی شان روی مسکن می گردد، چه خواهد شد؟ آیا آنها باید ورشکست گردند؟

نکته مهم این است که حتی اگر همه ساختمان های زائد دولتی در اختیار نیازمندان مسکن قرار داده شوند باز مسأله مسکن حل نخواهد شد و به همین جهت است که خود نویسندگان «منشور مطالبات پایه ای ...» هم گفته اند «دولت هر سال **درصد معینی از بودجه** را به احداث واحدهای مسکونی جدید برای شهروندان اختصاص دهد». هرکس می تواند بپرسد این «درصد معین» چه قدر است؟ تعداد واحدهای مسکونی که دولت می تواند بسازد باید صد واحد در سال باشد یا دو میلیون واحد؟! معلوم نیست این «درصد معین» چقدر است. هم اکنون بنا به داده های دولتی نیاز سالانه به مسکن بیش از یک و نیم میلیون واحد

مسکونی در سال است و طبق همان داده های دولتی، تولید سالانه مسکن کمتر از نصف این تعداد است و اکثریت عظیم مسکن ها را در ایران بخش خصوصی می سازد. اگر تنظیم کنندگان «منشور مطالبات پایه ای...» در طرح مطالبات مربوط به مسکن خود جدی بودند و تنها برای خالی نبودن عریضه مسأله مسکن را طرح نمی کردند، باید مثلاً می گفتند باید سالی فلان تعداد واحد مسکونی (که قطعاً از یک و نیم میلیون واحد اعلامی دولت بیشتر است) ساخته شود و اگر اصرار داشتند که حتماً دولت باید بسازد، باید مثلاً از دولتی کردن شرکت های ساختمانی حرف می زدند، چون دولت در شرایط کنونی حتی اگر بخواهد نمی تواند این کار را بکند. زیرا منابع مالی، ماشین آلات، فن آوری و غیره برای تولید ساختمان اساساً در اختیار بخش خصوصی است؛ و یکی از عوامل بسیار مهم در مسأله مسکن، وجود مانعی به نام مالکیت خصوصی و حتی انحصاری بودن زمین و بنابراین قیمت های سرسام آور و فزاینده آن است. بدون حل مسأله مالکیت زمین هم نمی توان به حل مسأله مسکن پرداخت؛ ولی این منشور در این باره ساکت است.

بند ۱۲ می گوید: «حمل و نقل عموم مردم در سراسر جامعه باید رایگان شود». روشن است که تأمین حمل و نقل مردم بدون صرف هزینه امکان ندارد، این هزینه عظیم از محل کدام درآمد حاصل می شود؟ این ایراد را تقریباً به همه بندی های هزینه بر این منشور می توان گرفت که منبع تأمین هزینه ها را نامشخص گذاشته است. مسأله حمل و نقل رایگان زمانی اهمیت عظیم خود را نشان می دهد که توجه کنیم که این بند فقط از حمل و نقل شهری مردم سخن نمی گوید، بلکه خواستار رایگان شدن «حمل و نقل مردم در سراسر جامعه» است. یعنی حمل و نقل زمینی مردم در تمام شهرها، روستاها و جاده های کشور به اضافه حمل و نقل هوایی و دریائی آنان! به علاوه در این منشور، از اینکه حمل و نقل با چه هدفی (کار، تحصیل، تفریح، تجارت) صورت می گیرد و چه کسی (فقیر یا غنی) مسافرت می کند سخنی نیست: حمل و نقل رایگان امکان بهره مندی از آن را برای خانواده ها و افراد مرفه به چندین برابر خانواده ها و افراد فقیر خواهد رساند!

در حالی که این نقد را می نوشتم مقاله جدیدی به نام «تصرف کارخانه های در معرض تعطیل گامی به سوی رهایی از سرمایه داری» از «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» در سایت این کمیته انتشار یافت. این مقاله با این جملات آغاز می شود: «بحث اوج گیری بحران و تعطیل صدها مرکز کار و تولید در کشور بحث تازه ای نیست. اما ابعاد گسترش آن هر روز با ارقام تازه و تکان دهنده ای گزارش می شود.» سپس به «بررسی آماری» این موضوع می پردازد و سرانجام تزهایی را به عنوان نتیجه عملی ارائه می دهد. مسأله در اینجا بررسی مختصر این تزها به عنوان نتیجه گیری این مقاله است:

این مقاله پس از «بررسی» خود می گوید: «سؤال اساسی این است که چه باید بکنیم؟» و در پاسخ به این پرسش، نظرات زیر را ارائه می دهد:

«باید دست به کار تصرف این کارخانه ها و مراکز کار و تولید شویم. باید از تعطیل آن ها جلوگیری کنیم. باید به جای اینکه اخراج شویم، صاحبان سرمایه را اخراج کنیم. نباید بگذاریم سرمایه داران با تعطیل این

کارخانه ها و فروش ماشین آلات آن سرمایه های خود را از آنجا خارج کرده و به دنبال سود بیشتر به حوزه های دیگر منتقل کنند. اما برای همه این کارها باید قدرت داشته باشیم، قدرتی که به اندازه کافی در ما و طبقه ما موجود است. باید این قدرت را سازمان دهیم و راه سازماندهی درست آن را عملاً و با همه توان در پیش گیریم. با حرکت صرف در چهارچوب قانون و ساختن سندیکا که جز مذاکره از بالا و بدون حضور توده کارگران راهی پیش پای کارگران نمی گذارد و مانع تصرف کارخانه و تعرض به سرمایه می شود نمی توان دست به چنین سازمانیابی زد. این نوع کارها جز در غلتیدن به گمراهی و تکرار اشتباهات گذشته چیز دیگری نیست. باید به صورت شورایی و سراسری و ضد سرمایه داری متشکل شویم. باید در هر کجا که هستیم، در کارخانه ها، محله های مسکونی، مدارس، بیمارستان ها، شبکه های حمل و نقل، کشت و صنعت ها، خیابان ها، همه از پیر و جوان، شاغل و بیکار، زن و مرد، به نام کارگران و با هدف اعمال قدرت متحد کارگری علیه سرمایه خود را به صورت شورایی سازمان دهیم.»

و آنگاه می گوید: «سؤال بعدی این است که تصرف مراکز کار و تولید تعطیل و در معرض تعطیل چه مشکلی را حل می کند؟» و به این پرسش چنین پاسخ می دهد:

«اگر ما کارگران متحد و متشکل شویم، اگر شوراهای ضد سرمایه داری خود را سازمان دهیم، اگر با قدرت این شوراها ۶۶۰۰ کارخانه در معرض تعطیل را تصرف کنیم، اگر با قدرت شوراها دولت سرمایه داری را مجبور به تامین تمامی نیازهای چرخه تولید سازیم، آنگاه خودمان از درون شوراها مان برنامه ریزی کار و تولید همه این واحدها را به دست می گیریم. آنگاه خودمان بر بلندای همین شوراها تمامی نیازهای معیشتی و آموزشی و درمانی و رفاهی کل جامعه را محاسبه می کنیم و همین محاسبه را پایه برنامه ریزی کار و تولید قرار می دهیم. ما کارخانه ها را تصرف نمی کنیم تا آن ها را سودآور کنیم. ما آن ها را تصرف می کنیم تا بساط تولید سود را برچینیم.» (این تأکیدها از خود مقاله است) «بنابراین، خلاصه سخن ما با همزنجیرانمان در این سطور مختصر این است که متحد و متشکل شویم. شوراها مان را بر پا داریم. ... اعلام کنیم که ما قدرت متحد و سراسری و شورایی و ضد سرمایه داری طبقه کارگر هستیم. همه کارخانه های تعطیل شده و در حال تعطیل را تصرف کنیم. کارخانه ها را سنگر کارزار علیه سرمایه سازیم. در تمامی کارخانه ها و مدارس و بیمارستان ها و همه مراکز دایر کار و تولید اعتصاب راه اندازیم. قدرت خود را در همه این جاها به هم پیوند زنیم. در این سنگرها دوش به دوش هم علیه نظام بردگی مزدی مبارزه کنیم. مطالبات جاری خود را بر این نظام تحمیل کنیم. قدرت سیاسی را به چنگ آوریم و این مبارزه را تا نابودی سرمایه داری ادامه دهیم.»

آنچه در این مقاله با وضوح بسیار برجسته خود را نشان می دهد این است که «به چنگ آوردن قدرت سیاسی» برای «نابودی سرمایه داری» در پایان راه مبارزه طبقه کارگر به ضد طبقه سرمایه دار و دولت او قرار دارد و نه در آغاز این راه. این نکته مؤید این نقد ماست که «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» خصلتی ضد سیاسی یا غیر سیاسی دارد، زیرا آنچه به عنوان فرجام روند مبارزه طبقاتی به صورت

سیاسی نموده می شود، نمی تواند تعیین کننده این روند باشد. چیزی می تواند تعیین کننده یک روند باشد که در خود آن حضور و شرکت داشته باشد و نه اینکه در پایان راه به عنوان یک نتیجه ظاهر شود. روشن است که اگر «به چنگ آوردن قدرت سیاسی» در آغاز راه و روند «نابودی سرمایه داری» قرار گیرد، خود به مقدمات، ملزومات، تدارکات و آمادگی ذهنی و عملی طبقه کارگر و رابطه سیاسی معین این طبقه با سایر طبقات و اقشار همراه طبقه کارگر برای «به چنگ آوردن قدرت سیاسی» نیازمند است. باز روشن است که همه آنها در درجه نخست خصلتی سیاسی دارند. این روند از جمله به سازمان سیاسی طبقه کارگر یا به عبارت دیگر حزب سیاسی انقلابی این طبقه نیاز دارد و این چیزی است که «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» تاکنون موضع ضد آن داشته است.

سلسله اقدامات این مقاله نویس را در زیر به طور فشرده بیان می کنیم: او می خواهد طبقه کارگر، ۶۶۰۰ کارخانه در معرض تعطیل و مراکز کار و تولید را تصرف و صاحبان سرمایه را از آنها اخراج کند. او می گوید برای این کار، کارگران باید به صورت شورائی و سراسری و ضد سرمایه داری متشکل شوند. آنگاه با قدرت این شوراها، دولت سرمایه داری را مجبور به تأمین تمامی نیازهای چرخه تولید می سازد. پس از این در درون شوراها، برنامه ریزی کار و تولید همه این واحدها را به دست می گیرد. او این تصرف را نه به خاطر کسب سود، بلکه برای برچیدن بساط سود انجام می دهد. حال با راه انداختن اعتصاب در همه مراکز دایر کار و تولید، و تازه پس از همه اقداماتی که تاکنون کرده است: **مطالبات جاری** خود را بر نظام سرمایه داری تحمیل می کند. در این هنگام براساس همه اقدامات سلسله وار خود، قدرت سیاسی را به چنگ می آورد و بالاخره این مبارزه را تا نابودی سرمایه داری ادامه می دهد.

نخست آنکه این ۶۶۰۰ کارخانه، که در معرض تعطیلی اند، همگی کارخانه های اساسی و کلیدی کشور نیستند. نفت، پتروشیمی، مس، سیمان، ذوب آهن، راه آهن، دخانیات، مخابرات، برق، بسیاری از شرکت های بزرگ ساختمانی و واحدهای بزرگ دیگر جزء این ۶۶۰۰ واحد نیستند. در مورد برخی از واحدهای مهم و حساس که جزء این ۶۶۰۰ واحد هستند، مانند خودروسازی و ایرالکو و غیره دولت به سرعت صدها میلیارد تومان پول تزریق کرده و سررسید بدهی های بسیاری از آنها را تمدید مهلت کرده است. دولت تنها به شرکت ایران خودرو یک میلیارد دلار و یا حدود هزار میلیارد تومان کمک کرده است. دوم آنکه این کارخانه ها رها شده و متروکه نیستند. سوم آنکه صاحبان آنها حی و حاضرند و در بسیاری شان «حراست» هم حی و حاضر است. همان گونه که مقاله کمیته هماهنگی بر آن گواهی می دهد، برخی از این کارخانه ها در معرض فروش و تبدیل به پول برای سرمایه گذاری در رشته های سودآور یا سودآورترند. چهارم اینکه صاحبان این کارخانه ها، چه خصوصی و چه دولتی، تحت حمایت قانون و دولت قرار دارند و قطعاً تصرف آنها از سوی کارگران، با مقاومت صاحبانشان و سرکوب دولت مواجه خواهد شد. از ابتدای عمر سرمایه داری تاکنون، در همه کشورها، سرمایه داران برای کسب سود بیشتر سرمایه خود را از یک واحد به واحد دیگر منتقل کرده اند و این یکی از روندهای عادی سرمایه است که در شرایط بحرانی اقتصادی شکل حادی می یابد. و معمولاً

به شکل ورشکستگی های زنجیره ای درمی آید. برخی از این کارخانه ها به این دلیل در معرض تعطیلی قرار دارند که زمین محل این کارخانه ها به خاطر توسعه شهرها اکنون جزء شهرها شده و امکانات خدمات شهری در آن محل ها ایجاد شده است و قیمت زمین های شان فوق العاده افزایش یافته اند به طوری که با فروش این زمین ها صاحبانشان سودی چند برابر تولید کارخانه به دست می آورند. پس بدون الغای انحصار و مالکیت زمین در کشور نمی توان مانع تعطیل شدن این کارخانه ها شد و در الغای انحصار و مالکیت زمین، کارگران بی درنگ در مقابل حق مالکیت و دولت سرمایه داران و زمینداران قرار خواهند گرفت و روشن است که این امری سیاسی است و باید به شیوه سیاسی حل شود. سؤال این است که اکنون این مسأله چه شرایط ویژه ای ایجاد کرده است که کارگران می توانند براساس آن، واحدهای کار خود را تصرف کنند؟ آیا تنها به این دلیل که این کارخانه ها در معرض تعطیلی قرار دارند، امکان تصرف آنها وجود دارد؟ تصرف این ۶۶۰۰ کارخانه زمانی قابل تصور است که صاحبانشان فرار را برقرار ترجیح دهند و قدرت دولتی نیز چنان ضعیف باشد که قادر به سرکوب کارگران نباشد. این حالت معمولاً در شرایط انقلابی به وجود می آید که در آن یا قدرت دولتی سرمایه در هم شکسته است، یا کاملاً از کنترل اوضاع ناتوان است و یا قدرت سیاسی دو گانه در کشور وجود دارد. تصرف مؤثر واحدهای کار توسط کارگران، یعنی نه آن واحدهای ورشکسته و از دور خارج شده ای که سرمایه داران آنها را رها کرده اند و حتی نمی توانند آنها را به پول تبدیل کنند، بلکه واحدهای دایر، همان گونه که در بالا گفته ایم در شرایط انقلابی ممکن است. در این حالت سرمایه داران، واحدهای تحت مالکیت خود را نه تنها به خاطر ورشکستگی یا از دور خارج شدن شان، بلکه به ملاحظات سیاسی و امنیتی رها می کنند.

به گواهی تاریخ، شورا ابزار یا شکلی از قدرت سیاسی طبقه کارگر یا کلاً یک شکل اعمال سلطه سیاسی توده های مردم در تقابل با طبقات دارای جامعه، یا به عبارت موجز دولت توده های مردم، یعنی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است. قاطی کردن شورا با کمیته کارخانه و محل کار که نقش اداره و مدیریت کارخانه و محل کار را به عهده می گیرد، کاملاً خطا است. نه شورا و نه کمیته کارخانه و محل کار در شرایط عادی جامعه سرمایه داری و استقرار دولت سرمایه داری، قابل ظهور نیستند و حتی نطفه های آنها در این شرایط به سرعت توسط دولت سرمایه دار در هم خواهند شکست. هر دوی این پدیده ها، در هر کشور، تنها در شرایط انقلابی می توانند به وجود آیند. در شرایط قدرت سیاسی دو گانه، شورا می تواند به مثابه ابزار قدرت سیاسی توده های مردم و در یک کلام به مثابه دولت توده های مردم باشد، ولی این امر محتوم نیست، بلکه کاملاً به این بستگی دارد که آیا خط سیاسی انقلابی پرولتری بر شورا حاکم است یا خیر. اگر این خط بر شورا حاکم باشد، در روند انقلاب می تواند به دولت مستقر توده های مردم تبدیل شود و دولت سرمایه را در هم بشکند و نابود سازد (ما درباره شورا و کمیته کارخانه و محل کار، بسیار نوشته ایم و این نوشته ها در سایت آدرخس انتشار یافته اند). اما مقاله نویس کمیته هماهنگی، وجود شورا را در شرایط متعارف سرمایه داری و استقرار و سلطه دولت آن کاملاً ممکن می داند و از آن چیزی همه کاره می سازد که هم

ارگان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است، هم مدیر و اداره کننده تولید و کارخانه و هم اگر به مبارزه سیاسی طبقه کارگر باور داشته باشد، ارگان این مبارزه است، ولی در عمل، نقش شورا را به نقش سندیکا و حتی کمتر از آن تقلیل می دهد و آن را همچون وسیله مبارزه روزمره طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه مجسم می کند. به علاوه مقاله نویس کمیته هماهنگی می گوید کارگران باید به صورت ضد سرمایه داری متشکل شوند، ما بعید می دانیم کسی بتواند در ذهن خود صورت ضد سرمایه داری را ترسیم کند، زیرا ضد سرمایه داری بودن کارگران یک صورت یا شکل نیست، بلکه می تواند دیدگاه کارگران مبارز و انقلابی باشد. ولی از همه اینها مهم تر، در دیدگاه مقاله نویس کمیته هماهنگی، شورا نقش و اهمیت سیاسی ندارد. کار شورا درهم شکستن دولت سرمایه داری و پیش برد مبارزه طبقاتی کارگران نیست، بلکه این است که **دولت سرمایه داری را مجبور به تأمین تمامی نیازهای چرخه تولید** کند و برنامه ریزی کار و تولید را به دست گیرد. بدین ترتیب، این دیدگاه یک بار دیگر، خصلت ضد سیاسی یا غیر سیاسی خود را نشان می دهد.

موضوع قابل تأمل این است که این مقاله، که خواهان تصرف ۶۶۰۰ کارخانه و مجبور کردن دولت سرمایه داری به تأمین تمامی نیازهای چرخه تولید به وسیله شورا است، در زمانی انتشار یافته است که حکومت ایران با درنده خوئی کامل حتی اصلاح طلبان حکومتی را سرکوب کرده است، ولی مقاله نویس کمیته هماهنگی می خواهد همین حکومت را به تأمین تمامی نیازهای چرخه تولید و لابد آن هم طوری که دیگر تولید برای سود نباشد، مجبور کند!

آری این مقاله نویس، تصرف کارخانه را نه به خاطر کسب سود، بلکه برای برچیدن بساط سود می خواهد. برای یک لحظه، ما از او می پذیریم که اگر در این ۶۶۰۰ کارخانه، سرمایه دار وجود نداشته باشد و همه آنها کاملاً به تصاحب کارگران درآیند، دیگر «کار پرداخت نشده» وجود ندارد تا به سود تبدیل شود. حتی به خاطر آنکه داستان او جور درآید و سودی در بین نباشد، وجود بانکداران را که به خاطر وام های پرداختی به این کارخانه ها، بهره می خواهند و زمینداران مالک عرصه (زمین) این کارخانه ها را که اجاره می خواهند، نادیده می گیریم. یا برای خوش آمد او فرض می کنیم بهره و اجاره، بخشی از ارزش اضافی یا به قول منشور کمیته هماهنگی، کار پرداخت نشده و بنابراین از جنس سود نیستند! حتی به فرض اینکه کارگران بتوانند این کارخانه ها را تصرف کنند و برای رفع تصرف هم از سوی عوامل سرمایه داران، حراست و دولت زور به کار برده نشود، با این همه کارگران نمی توانند بدون دریافت وام از بانک ها بازتولید را برای مدتی طولانی به گردش درآورند، به علاوه آنان باید کالاهائی را که تولید می کنند در بازار به فروش رسانند. پس کالاهای آنان باید در بازار با کالاهای مشابه رقابت کنند. برای حل مسأله رقابت، باید تجارت خارجی را هم سامان داد. یعنی کارگران باید همین دولت سرمایه داری را مجبور کنند که تجارت خارجی را نیز به نفع کارخانه هائی که برای سود تولید نمی کنند، کنترل نماید! در واقع مقاله نویس کمیته هماهنگی برخلاف مارکس سیستم تولید تعاونی کارگران را تحت تسلط دولت سرمایه داری ممکن می داند، زیرا می تواند این دولت را مجبور کند امر پرولتاریا را به پیش برد! او برای همه این اعمال قدرت خود، ابزاری جادویی در

اختیار دارد. او در این تردید ندارد که هرگاه و در هر شرایطی که اراده کند، با راه انداختن اعتصاب در همه مراکز دایر کار و تولید، یا به عبارت دیگر با اعتصاب عمومی همچون یک ابزار، می تواند بر فرق دولت سرمایه داری بکوبد و او را وادار به پیش برد امر پرولتاریا نماید! او با همین ابزار جادویی، که همیشه و هرگاه که بخواهد در اختیار اوست، نه تنها مطالبات جاری خود را بر نظام سرمایه داری تحمیل می کند، بلکه هرگاه که بخواهد می تواند با آن، قدرت سیاسی را به چنگ آورد و این مبارزه را تا نابودی سرمایه داری ادامه می دهد!

آری چنین است رویا پردازی های آنارشیستی او که روند مبارزه طبقاتی کارگران را وارونه کرده است. این ترها مکمل آنارشیسم اکونومیستی «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران»، یا شاید درست تر است که گفته شود این منشور محصول چنین ترهای آنارشیسم اکونومیستی ای است!

از جمع بندی نقد «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» و مقاله «تصرف کارخانه های در معرض تعطیل گامی به سوی رهایی از سرمایه داری» به نتایج زیر می رسیم:

۱ - حکم این منشور که کارگران در همه جا مطالبات یکسانی مطرح می کنند، همواره صادق نیست و در آن حد هم که درست است، این منشور درباره آن چیزی نمی گوید.

۲ - مطالبه آزادی ایجاد هرگونه تشکل از جمله تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر، مطالبه ای است مبهم و به هیچ وجه مواضع این منشور را در مقابل مطالبات و مبارزات سیاسی طبقه کارگر نشان نمی دهد.

۳ - این منشور و مقاله کمیته هماهنگی موضع ضد سیاسی دارند یا حداقل به بی اعتنائی سیاسی مبتلا هستند.

۴ - برخلاف ادعای این منشور مطالبات طبقه کارگر یکسان نیستند. آنها اساساً به چهار دسته بزرگ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تقسیم می شوند و هرکدام از این دسته ها مسایل خاص خود را دارند که با مسایل دسته های دیگر متفاوتند. مطالبات اقتصادی همه بخشها و لایه های طبقه کارگر نیز یکسان نیستند.

۵ - این منشور از مبارزات خود انگیخته کارگران سنتی قابل تقدیس می سازد و معتقد است کارگران در همان مبارزه خودانگیخته خویش، نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند.

۶ - از دیدگاه آنارشیسم اکونومیستی این منشور، طبقه کارگر هنگامی راه به جایی خواهد برد که مطالبات اقتصادی پراکنده و محلی اش به مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری و واحد ارتقا یابد.

۷ - هدف این منشور در اساس ارتقای سطح معیشت کارگران است، نه نخست رهایی سیاسی و سپس رهایی اجتماعی این طبقه.

۸ - این نظر منشور که مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی که برای سرمایه داران انجام داده اند، نادرست، یکجانبه و نیمی از حقیقت است.

۹ - تدوین کنندگان این منشور قادر به درک این موضوع نبوده اند که منشأ برخی از ستم ها در نظام سیاسی و حقوقی ایران استثمار کارِ مزدی نیست، از این رو نسبت به تأثیر روبنای سیاسی و حقوقی، بر خود نظام سرمایه داری ایران و از آن مهم تر به تأثیر این روبنای سیاسی و حقوقی بر تکامل مبارزه طبقاتی کارگران بی اعتنا هستند و ضرورت مبارزه با هر نوع ستم از هر منشائی که باشد را نمی بینند.

۱۰ - محدود شدن دائمی به مطالبات کارگران از سرمایه داران، که به معنی تداوم وجود سرمایه داری نیز هست، بدین مفهوم است که این منشور خود را به تعدیل تضاد کار و سرمایه تقلیل می دهد و این نطفه تبدیل آنارشیسم اکونومیستی اش به رفرمیسم را در خود دارد.

۱۱ - برخی از مطالبات این منشور، که در این نوشته به آنها پرداختیم، مبتنی بر ارزیابی عینی، علمی و همه جانبه نیستند و منبع تأمین شان نامشخص است؛ آنها گرفتار تناقضات و کلیشه سازی اند و گاه به صورت ارتجاعی درمی آیند.

مقاله «تصرف کارخانه های در معرض تعطیل...»:

۱۲ - نویسنده این مقاله معتقد است با وجود استقرار دولت سرمایه داری برای جلوگیری از تعطیل شدن کارخانه ها باید آنها را تصرف کرد و این عمل آغاز تعرض به سرمایه است.

۱۳ - در این مقاله معلوم نیست که قدرت طبقه کارگر با سازماندهی او به وجود می آید یا قدرت او را که موجود است باید سازمان داد.

۱۴ - نویسنده این مقاله معتقد است به چنگ آوردن قدرت سیاسی برای نابودی سرمایه داری در پایان راه مبارزه طبقه کارگر به ضد طبقه سرمایه دار و دولت او قرار دارد و نه در آغاز این راه؛ این وارونه سازی روند واقعی مبارزه طبقاتی کارگران خصلت ضد سیاسی این مقاله را برملا می کند.

۱۵ - نویسنده این مقاله وجود شورا را، که در واقع ابزار و شکل دولت کارگری است، در شرایط استقرار دولت سرمایه داری ممکن می داند و آن را به ابزار پیشبرد مطالبات جاری طبقه کارگر تقلیل می دهد. او می خواهد با قدرت این شوراها، دولت سرمایه داری را مجبور به تأمین تمامی نیازهای چرخه تولید سازد. او از شورا چیزی همه کاره می سازد که هم ارگان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است، هم مدیر و هم اداره کننده تولید و کارخانه. او در عمل نقش شورا را به نقش سندیکا و حتی کمتر از آن تقلیل می دهد و آن را همچون وسیله مبارزه روزمره طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه مجسم می کند.

۱۶ - نویسنده این مقاله در شرایط تسلط شیوه تولید سرمایه داری و استقرار دولت سرمایه داری، تصرف کارخانه ها را برای برچیدن بساط سود می خواهد و آن را با نیروی جادویی اعتصاب عمومی که همیشه و هرگاه که او بخواهد در اختیارش است به پیش می برد، تا بدین ترتیب بدون انقلاب سیاسی قدرت سیاسی را به چنگ آورد و در ادامه این روند، نظام سرمایه داری را نیز در تخیل خود برمی چیند.